

بررسی مسئله علیت

در آراء

جان لاک و جورج بارکلی

قسمت اول

عباس شیخ شجاعی

مقدمه

یکی از مهمترین مباحثی که از دیرباز ذهن اندیشمندان بویژه فیلسوفان را بخود مشغول ساخته مبحث علیت است و در باب میزان اهمیت آن می‌توان گفت که اگر کسی بتواند منکر وجود چنین رابطه‌ای بشود در آن صورت برای او اثبات هیچ قانون علمی و قضیه کلی میسر نخواهد بود. چه این که همه دانشمندان به هنگام تعمیم مشاهدات مکرر خود و برای فراتر رفتن از جزئیات و ارائه یک قانون علمی که امکان پیش‌بینی در مورد حوادث آینده را نیز برای ما فراهم آورد این رابطه را در ذهن خود فرض می‌گیرند و در غیر این صورت هرگز به انجام این مهم توفیق نمی‌یابند.

با توجه به اینکه عالمان تجربی این رابطه و اصل را فرض می‌گیرند، بنابراین یکی از اصول موضوعه آنها محسوب می‌شود و از مسایل آنان بشمار نمی‌رود؛ و در نتیجه در خود این علوم مورد بررسی قرار نمی‌گیرد، بلکه جای بحث از آن در فلسفه است و لذا عموماً فیلسوفان درباره این اصل به بحث و گفتگو پرداخته‌اند.

حال، اگر بر مبنای تاریخ فلسفه تدوین یافته کنونی که آغاز تأملات فلسفی را در مغرب زمین مربوط به قرن ششم پیش از میلاد می‌داند، سخن بسمیان آید، می‌توان اشاره‌ای به سابقه این بحث در قرون گذشته نمود آنگاه وارد بحث از علیت در فلسفه جان لاک شد.

چنانکه همگان می‌دانند در خصوص آراء حکمای یونانی پیش از سقراط، اختلاف نظری در میان اندیشمندان وجود دارد: جمعی از آنان (که شاید بتوان گفت اکثر آنها) بر این باورند که آنچه حکمای سلف بدنبال آن بوده‌اند عبارت بوده است از ماده‌الموادی برای موجودات متعدد و متکثر عالم که مورد مشاهده ما

واقع می‌شوند که با آراء برخی از این حکیمان صرفاً از طریق زبان و بیان ارسطو آشنایی بدست می‌آید و منبع دیگری برای دسترسی به آراء آنها در دست نیست^۱ و خود ارسطو از کسانی است که همین نظر را پذیرفته‌اند که آنها در پی یافتن ماده‌المواد بوده‌اند و لذا یکی آب را ماده‌المواد دانسته، دیگری هوا، سومی آتش و کسی هم مثل امپدکلس، چهار عنصر را مجموعاً بعنوان ماده‌المواد معرفی نموده است.^۲

در برابر این اکثریت، اقلیتی وجود دارد که معتقد است حکمای پیش از سقراط بدنبال مبدئی بوده‌اند که منشأ پیدایش موجودات است نه ماده‌المواد که خمیر مایه موجودات است و هر یک از تعبیرهای آنها از قبیل آب یا آتش و امثال آنها تعبیرهایی نمادین بوده و قابل توجه و توضیح است.

اما ارسطو خود، از طرفداران رأی نخست است، بر همان اساس، آراء قدماء در باب علیت را نیز تفسیر می‌کند و بر این عقیده است که در یک روند تدریجی میان فیلسوفان پیش از او از تالس تا افلاطون به سه نوع علت توجه شده است که عبارتند از: علت مادی، صوری و فاعلی؛ و اعتقاد او بر این است که هیچ کس پیش از او بعلت غایی توجه نکرده است، و توجه به این نوع علت از ابداعات خود او محسوب می‌شود.^۳ لکن با اذعان به اینکه حتماً نقشی که علت غایی در فلسفه ارسطو دارد در نزد هیچ یک از فیلسوفان پیش از او نداشته است، باید پذیرفت که داوری او درباره حکمای سلف چندان مقرون به حقیقت نیست. زیرا علت غایی در فلسفه افلاطون نیز

۱ - نخستین فیلسوفان یونان، دکتر شرف‌الدین خراسانی، ص ۱۲۷.

۲ - فلسفه یونان و رم، تألیف کاپلستون، ترجمه دکتر مجتبی.

۳ - حکمت یونان، تألیف ورنر، ترجمه نادرزاده، ص ۱۲۰.

بنحوی مشاهده می‌شود هر چند که شاید جایگاه آن در فلسفه افلاطون باندازه جایگاهی که در فلسفه ارسطو دارد^۱ نباشد. بهر صورت، اصل وجود رابطه علت و معلولی در فلسفه باستان مسلم دانسته می‌شد که علاوه بر علل چهارگانه ارسطو در نزد افلاطون دو نوع علت دیگر نیز مشهود است، (چنانچه فرق فارقی میان ایده افلاطونی و صورت ارسطویی قایل باشیم) که این دو نوع عبارتند از علت نمونه‌ای و علت ابزاری که اصولاً مراد همان ایده‌ها (مثلاً) و حقایق ریاضی است.

با توجه به اینکه در دوره قرون وسطی در اروپا عمدتاً همان افکار و اندیشه‌های افلاطون و ارسطو مورد بررسی و پذیرش قرار می‌گرفته است لذا بجز در اواخر این دوره که در فلسفه آکام شاهد نوعی تحول در باب اصل علیت هستیم در میان سایر اندیشمندان و فیلسوفان مسیحی همان اعتقاد مطرح در دوره باستان به چشم می‌خورد و بنظر می‌رسد که کسانی همچون ویلیام آکام خود تحت تأثیر اندیشه‌های اشعری قرار گرفته و این آراء را به

اندیشمندان و پدید آمدن دوره سوم شکاکیت بود و در این دوره است که در اوج آن اندیشمندی همچون مونتینی اعلام می‌دارد که:

فیلسوف کسی است که در هیچ موردی حکم قطعی نکند. یا بتعبیر خود او: شک بارزترین نشانه حکمت است.^۲

و در چنین فضایی است که دو نحله فلسفی پا بعصره وجود می‌نهد که اولین آندو مکتب فلسفی اصالت عقل و بنیانگذار آن فیلسوف نامدار فرانسوی رنه دکارت؛ و دیگری، فلسفه اصالت تجربه می‌باشد که بنیانگذار آن جان لاک است.

فلسفه اصالت عقل دکارت نخستین کوششی بود که در این دوره صورت گرفت تا بشر آن روز غربی را از ورطه هولناک شکاکیت نجات دهد. وی بحث را از همانجایی آغاز می‌کند که مونتینی پایان داده بود. یعنی می‌کوشد تا از باب همراهی با خصم در همه آنچه که بنحوی می‌شد در

● لاک در یک برخورد صریح وجود هر گونه مفهوم فطری و اصل عقلی پیشینی در ذهن بشر را مردود شمرده و اعلام می‌دارد که ذهن آدمی در هنگام تولد لوح نانوشته‌ای است که از راه ارتباط با عالم محسوس از طریق حواس پنجگانه بر روی آن چیزهایی نوشته خواهد شد.

فلسفه جدید منتقل نموده‌اند.

پس باید عنوان کرد که این بحث در فلسفه بنیانگذار یکی از دو نحله مهم فلسفی بعد از رنسانس در مغرب زمین، یعنی در فلسفه جان لاک به چه صورتی مطرح شده است.

جایگاه علیت در نظام معرفتی جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲م)

برای توضیح نظر جان لاک درباره علیت نخست باید اشاره‌ای به نظام معرفتی او بشود تا جایگاه این بحث در فلسفه او مشخص گردد و برای طرح نظام معرفتی او گریزی از اشاره به زمینه پیدایش فلسفه تجربه‌گرایی او نیست.

در پایان دوره قرون وسطی که دوره انحطاط (عصر تاریکی اروپا) نامیده شده است^۳؛ فلسفه از سوی اندیشمندان مسیحی مورد بی‌مهری واقع شد و آنها که در صدد بی‌اعتبار کردن تفکر فلسفی بودند به بی‌اعتباری تفکر رسیدند و در نتیجه قرن شانزدهم میلادی دوران ظهور شکاکیت شد و شاهد غلبه شک و تردید بر اندیشه

آن تردید روا داشت؛ هم در معلومات و هم موجودات، بطور فرضی و موقتی شک کند.

همه معلومات پیشین خود و موجوداتی را که تصور می‌کرد موجودند مورد تردید قرار می‌دهد؛ حتی وجود خداوند و عالم محسوس را؛ و آنگاه می‌بیند در وجود نفس اندیشنده بدلیل بدهات آن نمی‌شود تردید روا داشت و لذا اصل «می‌اندیشم پس هستم» را مبنای فلسفه خود قرار می‌دهد و سپس همه معلومات خود را بر مبنای همین معلوم یقینی اثبات می‌کند که البته با استفاده از اصول عقلی و با اتکاء کامل بعقل و بی‌اعتنایی به تجربه - مگر در حد تأیید یافته‌های عقلی و نه منبع یقینی برای شناخت و کسب معلومات - معتقد می‌شود که یکسری تصورات فطری در نفس اندیشنده وجود دارد که آنها را از جایی نگرفته است؛ و همین تصورات فطری نقش واسطه در

۱ - فلسفه یونان و روم، مبحث مابعدالطبیعه ارسطو

۲ - نقد تفکر فلسفی غرب، زیلسون، ترجمه دکتر احمدی، بخش اول.

۳ - همان، ص ۱۲۶.

رسیدن از معرفت نخستین و بنیادین «می‌اندیشم پس هستم» بسایر معرفتهای یقینی را در فلسفه دکارت ایفاء می‌کنند.^۱

جان لاک با مشاهده برخی ناکامیهای دکارت در تبیین هستی و مواجهه با دشواریهای فراوان، مکتب فلسفی دیگری را بنیان گذارد که هر چند متأثر از دکارت است اما در مجموع در برابر فلسفه دکارت محسوب می‌شود و آن فلسفه‌ای است که اصالت را به تجربه می‌دهد و کاملاً برخلاف دکارت یگانه منبع شناخت را عالم حس می‌داند و در یک برخورد صریح وجود هر گونه مفهوم فطری و اصل عقلی پیشینی در ذهن بشر را مردود شمرده و اعلام می‌دارد که ذهن آدمی در هنگام تولد لوح نانوخته‌ای است که از راه ارتباط با عالم محسوس از طریق حواس پنجگانه بر روی آن چیزهایی نوشته خواهد شد و همان کتاب اول از مجموعه تحقیق در فهم بشر که مهمترین تألیف فلسفی اوست به این مهم پرداخته و تأکید می‌کند که اگر این مفاهیم و اصول فطری می‌بودند باید در همه انسانها یافت

انواع تصورات

در هر حال جان لاک معتقد است که می‌توان از راه این دو منبع یا ابزار به دو نوع تصور دست یافت:

الف) تصورات ساده یا بسیط؛

ب) تصورات پیچیده یا مرکب.

وی تصورات بسیط را چهار نوع می‌داند:

۱ - تصوراتی که از راه یک حس به ما می‌رسند.

۲ - تصوراتی که از راه چند حس به ما می‌رسند.

۳ - تصوراتی که از راه فکر برای ما حاصل می‌شوند.

۴ - تصوراتی که از راه حس و فکر بدست می‌آیند.

آنگاه تصورات مرکب را به سه نوع می‌داند:

نخست، جواهر،

دوم، حالات،

سوم، اضافات.

کیفیات اولی، ثانوی و ثالثی

پیش از هرگونه توضیحی درباره تصورات مرکب و

● دکارت بحث را از همانجایی آغاز می‌کند که مونتینی پایان داده بود. یعنی می‌کوشد تا از باب همراهی با خصم در همه آنچه که بنحوی می‌شد در آن تردید روا داشت؛ هم در معلومات و هم موجودات، بطور فرضی و موقتی شک کند.

جایگاه علیت در میان آنها، لازم است توضیح کوتاهی درباره انواع تصوراتی که از اجسام دریافت می‌گردند و تفاوت میان تصور و کیفیت ارائه شود.

اصلی تفکیک کیفیات اولیه و ثانویه در عصر جدید از گالیله است که بعد هم دکارت از آن استفاده کرد.^۵ ولی بنظر می‌رسد طرح کیفیات و در نتیجه تصورات ثالثی ابداع خود جان لاک است:

او می‌گوید: آنچه را که ذهن فی‌نفسه ادراک می‌کند یا عبارات دیگر آنچه موضوع بلاواسطه احساس یا فکر باشد آن را «تصور» می‌نامم و نیرویی که آن تصور را در ذهن ما ایجاد می‌کند، «کیفیت»^۶.

می‌شدند در حالیکه کودکان و جاهلان آنها را خود نمی‌یابند، پس معلوم می‌شود که در آغاز تولد معلومی با ما وجود ندارد.^۲

جان لاک بعد از آنکه مبنای دکارت در وجود تصورات و اصول فطری را مردود می‌شمارد خود، دو منبع (ابزار) را برای شناخت ذکر می‌کند که البته در نهایت به یک منبع منتهی می‌شود.

۱ - ادراک حسی یا شهود بیرونی.^۳

۲ - تفکر یا شهود درونی.^۴

یک نکته:

واژه «رفلکشن» (تفکر یا شهود درونی) هم بمعنای بسازتاب است و هم تفکر لذا تردید مترجمان در معادل‌گذاری در برابر آن در فلسفه جان لاک، ناشی از این حقیقت است که آنچه او تفکر می‌نامد در واقع بازتابی از عالم محسوس است و لذا اگر شهود بیرونی نباشد، هرگز شهود درونی یا تفکر هم نخواهد بود و بهمین دلیل است که گفته شد در نهایت به یک منبع منتهی می‌شود.

۱ - تأملات در فلسفه اولی، ترجمه دکتر احمدی، جلد چهارم تاریخ فلسفه کاپلستون.

2 - An Essay Concerning Human Understanding, John Locke, chapter II. P.50.

3 - Sensation.

4 - Reflection.

۵ - فلاسفه تجربی انگلستان، دکتر بزرگمهر، ج ۱، ص ۴۴.

۶ - تحقیق در فهم بشر، ص ۶۳.

او معتقد است هر کسی سه نوع تصور از اجسام در ذهن خود دارد:

- تصورات اولی عبارتند از تصوراتی که بدلیل وجود کیفیات اولی در اجسام در ذهن ایجاد می‌شوند مثل تصور بُعد، وزن و... این گونه تصورات، مستقل از ذهن هر اندیشنده‌ای که قائم بهمان اجسام است، مابازایی در اجسام دارند.

- اما مبدأ ایجاد تصورات ثانوی در ذهن نیرویی است که در اجسام وجود دارد و منسوب بهمان کیفیات اولی است و از همان نیروی موجود در اجسام که موجب پیدایش تصوراتی از قبیل رنگ، بو، مزه و... می‌شود یک کیفیات ثانوی تعبیر می‌شوند. بنابراین او می‌خواهد یک نحوه عینیتی برای کیفیات ثانوی قائل شود ضمن اینکه کاملاً هم عینی نیستند.

- تصورات ثالثی نیز در اثر تأثیر نیرویی در یک جسم بر جسم دیگر در ذهن حاصل می‌شود. در واقع از تأثیر این نیرو بر جسم دیگر کیفیتی حاصل می‌شود که مبدأ تصور ثالثی در ذهن است. همچون سفیدکنندگی خورشید نسبت به موم و یا این که خورشید زمین را گرم می‌کند و آتش سرب را ذوب می‌کند. پس بر خلاف تصورات ثانوی که خود اجسام بدلیل برخورداری از کیفیات اولی دارای نیرویی بودند که تصوراتی را در افراد ایجاد می‌کرد بنام تصورات ثانوی، این تصور ثالثی از نسبت میان دو جسم که رابطه فعال و منفعل دارند، ادراک می‌شود.

جان لاک بدلیل همین تفکیک و اینکه کیفیات اولی واقعاً در خود اجسام وجود دارند و ما می‌یابیم که آنها وابسته به ما نیستند ولی وجود دارند پی می‌برد به اینکه عالم محسوس واقعاً وجود دارد و باید آن را پذیرفت. هرچند تصوری از آن وجود نداشته باشد. بعبارت روشنتر، جوهر جسمانی وجود دارد اگر چه ما مستقیماً با آن مرتبط نیستیم.

تحلیل تصورات مرکب:

جان لاک وجود سه نوع جوهر را می‌پذیرد: جوهر جسمانی را بهمان ترتیبی که گفته شد می‌پذیرد، جوهر نفسانی را هم بالوجدان می‌یابد و وجود جوهر خدا را هم از راه استدلال علت و معلول اثبات می‌کند.

سومین نوع از تصورات مرکب عبارت بود از اضافات که مقصود او از تصور اضافه، تصور مرکبی است که از با هم اندیشی یا مقایسه دو تصور حاصل شده باشد. مثلاً: تصویری از دو مرد داریم و از نسبتی که هر کدام با فرد ثالثی دارند؛ آنگاه تصویری در ذهن شکل می‌گیرد بنام تصور

برادری، پدری، فرزندی و ... در تصور اضافه یک شیء را با اشیاء بیرون از آن می‌سنجند (یعنی در حقیقت تصورات آنها را) و لذا هر چیزی بی‌نهایت اضافات خواهد داشت؛ مثلاً: یک مرد می‌تواند پدر باشد و پسر، شوهر، برادر، همسر، همسایه، پدر زن، داماد، دوست، دشمن، تابع، سرکرده، قاضی، مشتری، استاد، ناخدا، مافوق، و...^۱ او معتقد است که غالباً تصورات اضافه از خود امور مضاف و مضاف‌الیه روشنتر و آشکارترند. مثلاً: تصور برادری، پدری و... روشنتر است از تصور خود انسان که مضاف یا مضاف‌الیه است. زیرا درباره انسانیت ممکن است اختلاف نظرهایی باشد اما برادری این مشکلات را ندارد.

نتیجه:

یکی از تصورات مرکب اضافه، تصور علیت است که از با هم اندیشی دو تصور حاصل شده است. در ذهن دو تصور با هم مقایسه شده‌اند و حاصل آن، تصور علیت شده است. تصور اول را علت و دوم را معلول می‌نامند. و بر اساس توضیحاتی که فوقاً داده شد، تصور علیت روشنتر است از دو تصویری که یکی را علت و دیگری را معلول می‌نامند.

تعریف علیت

بر اساس تعریفی که از اضافه نقل شد در تعریف علیت نیز باید در پی مقایسه میان دو تصور بود که بر اساس سخنان جان لاک بنظر می‌رسد که او علیت را تصویری بر آمده از مقایسه تصور جوهر و حالات یا اعراض می‌داند؛ یا از توجه به تحولات مستمر اشیاء به این تصور راه می‌یابد. بعبارت دیگر هنگامی که توالی دو رویداد را مشاهده می‌کند و هر یک از این دو رویداد تصویری در ذهن او ایجاد می‌کند، از مشاهده توالی آن دو و یا از با هم لحاظ کردن این دو تصور که از آن دو رویداد در ذهن او حاصل شده است به تصور سومی می‌رسد بنام تصور علیت. و بر همین اساس تعریفی که از علت و معلول می‌دهد از این قرار است:

آنچه که تصور بسیط یا مرکبی را ایجاد می‌کند علت و آنچه را که ایجاد می‌شود معلول می‌نامند.^۲ فی‌المثل ما تصویری از حرارت داریم و تصویری از میعان که بعد از آن می‌آید و این تقارن را مکرر داریم، لذا تصور حرارت را علت و تصور میعان را معلول می‌نامیم. یعنی اول تصور حرارت در ذهن ما ایجاد می‌شود و متعاقب آن همواره

۱ - همان، ص ۱۸۸.

2 - An Essay ... Book II, chapter XXVI, p. 324.

تصور میعان حاصل می‌شود.

بنابراین در حقیقت علیت بصورت یک تصور مطرح است و نتیجه مقایسه تصوراتی است که در ذهن حاصل می‌شود؛ یا بتعبیر دیگر، نتیجه مقایسه تأثیراتی است که از عالم حس بر فرد نهاده می‌شود. اما این امر ذهنی منشأ انتزاع عینی دارد.

آن چیزی که منشأ این تأثیرات در ذهن است نیرویی است که در اشیاء وجود دارد. فی‌المثل نیروی سفیدکننده موم که در خورشید وجود دارد و این تصور را از خودش در شخص ایجاد می‌کند.

انواع علت

جان لاک از جهت وجود یا عدم ماده اولیه، چهار نوع علت برمی‌شمرد:

۱ - تکوین^۱؛ و آن عبارت است از ایجاد جوهر جدیدی در جریان عادی طبیعت، البته از اجزاء موجود قبلی (بمثابه ماده آن) که با علیت جدید، صورت تازه‌ای یافته‌اند؛ با وجود یک عامل داخلی و دخالت یک عامل یا علت خارجی به‌نحو نامحسوسی که برای ماقابل‌درک نیست.

۲ - جعل یا صنع^۲؛ و آن عبارت است از ایجاد جوهر جدیدی با استفاده از اجزاء موجود قبلی (بمثابه ماده آن) توسط یک عامل یا علت خارجی بنحوی که قابل ادراک حسی است (همه اشیاء مصنوع به همین نحو بدست می‌آیند).

۳ - ابداع^۳؛ و آن عبارت است از ایجاد جوهری بدون وجود اجزاء قبلی که ماده آن را تشکیل می‌دهد؛ بلکه در آفرینش ماده‌ای که بدون حالت سابق بوجود می‌آید.

۴ - تغییر^۴؛ و آن عبارت است از ایجاد یک کیفیت جدید در یک جوهر در حالیکه پیش از این در آن جوهر چنین کیفیتی وجود نداشت.

چند نکته:

الف) همه این انواع علت و معلول از راه احساس و تفکر بدست می‌آیند و این نوع اضافه (علیت) بهر حال به این دو منبع ادراک منتهی می‌شود.

ب) برای اینکه تصویری از علت و معلول حاصل شود کافی است که یک تصور بسیط یا یک جوهر در نظر آید و اینکه آن بواسطه تصور یا جوهر دیگری آغاز بوجود می‌کند و هیچ ضرورتی ندارد که نحوه ایجاد هم آشکار شود.^۵

ج) نکته قابل تذکر دیگر در اینجا این است که اگر سه نوع علیت جعل، تکوین و تغییر را بتوان از راه احساس و تفکر مبتنی بر احساس بدست آورد تصور ابداع را نمی‌توان از این راهها تحصیل کرد. یا حداقل جان لاک

توضیح نداده است که چگونه چنین چیزی ممکن است. زیرا تا آنجا که بعالم حس مربوط می‌شود چیزی بسنم ابداع محسوس نیست، چونکه فرض بر این است که ماده قبلی وجود ندارد و تفکر نیز مبتنی بر داده‌های حسی است. لذا از راه این دو منبع نمی‌توان به ابداع، علم پیدا کرد.

علیت در خارج یا عالم عین

از آنجا که جان لاک علیت را در مباحث معرفت‌شناسی آورده و آن را در زمره تصورات قرار داده است، این سؤال مطرح می‌شود که آیا علیت فقط یک تصور ذهنی است یا واقعیت عینی هم دارد؟ بعبارت دیگر آیا بیرون از ذهن من اندیشنده چیزی که علت باشد و چیزی که معلول باشد وجود دارد؟ و این رابطه تأثیر و تأثر مشاهده می‌شود؟

او معتقد است که، تأثیر و تأثیری در عالم خارج رخ می‌دهد؛ ولی تنها چیزی که ما در عالم بوضوح مشاهده می‌کنیم انفعال و انتقال است و لکن تصور روشنی از فاعل و علت این انفعال در عالم خارج نداریم. عبارت خود لاک این است:

«وقتی که گوی بازی با زدن چوگان براه می‌افتند آن حرکت فعل نیست بلکه انفعال است، همچنین وقتی که آن گوی با برخورد، گوی دیگر را بحرکت درمی‌آورد، ما مشاهده می‌کنیم حرکتی را انتقال می‌دهد نه اینکه حرکتی را ایجاد کرده باشد زیرا یک تصور مبهم از وجود یک نیروی فاعل در جسم برای ما حاصل می‌شود که حرکت را منتقل می‌کند نه اینکه آن را ایجاد کند.»^۶

مشاهده می‌شود که از نظر جان لاک اصل رابطه تأثیر و تأثر در عالم خارج وجود دارد ولی ما راهی به ادراک واضح دو طرف علیت نداریم بلکه آنچه که بوضوح مشهود است نسبت انفعال یا بتعبیر خود او نیروی انفعال است و در حقیقت وجود فاعل که همان علت است باید فرض گرفته شود.

لاک همچنانکه از وجود کیفیات اولی بوجود جوهر جسمانی رسید و آن را فرض مسلم گرفت، در اینجا هم از وجود نیروی فعالی که بطور مبهم از وجود آن در جسم آگاهی حاصل می‌شود وجود علت فاعلی یا نیروی فعال را فرض مسلم می‌گیرد.

1- Generation.

2- Making.

3- Creation.

4- Alteration.

5 - An Essay ... Book II, Chapter XXVI, P. 325.

۶ - تحقیق در فهم بشر، ص ۱۴۲.

یاد آوری دو نکته:

* جان لاک همچون دکارت از میان علل چهارگانه ارسطویی تنها بعلت فاعلی پرداخته است و سایر علل را علت حقیقی نمی‌داند.

* از آنجا که ماهیت علت فاعلی در عالم خارج بروشنی شناخته شده نیست، لذا پیش‌بینی در عالم خارج حالت احتمالی دارد و قطعی نیست.^۱

علیت در باطن انسان

بعد از آنچه که گذشت می‌توان این سؤال را مطرح کرد که، تصور نیروی فعال و تأثیر علی از کجا نشأت می‌گیرد؟ او معتقد است که ما با تجربه درونی می‌یابیم که اراده ما در انجام یک فعل، در ترک آن، و در ادامه دادن تا پایین بخشیدن به آن مؤثر است. یعنی نقش علت را در اراده خود نسبت به اعمال خودمان بطور درونی مشاهده می‌کنیم.

تعبیر لاک از این آگاهی درونی علم شهودی^۲ است که البته با تعبیر متداول در فرهنگ ما از علم شهودی فرق دارد، زیرا علم شهودی لاک بمعنی ادراک بدیهی است بهمان معنایی که دکارت می‌گفت با این تفاوت که از نظر جان لاک ادراک اراده، میل و امثال آنها حاصل تفکر است و تفکر بازتاب احساس است. در نتیجه اگر کسی قادر به احساس نباشد تفکر هم نخواهد داشت در حالی که از نظر دکارت شهود تصورات بسیط کار عقل است که خود اساساً قادر به ادراک شهودی تصورات بسیط بنحو واضح و متمایز و در نتیجه بدیهی است و نه بعنوان بازتاب احساس.

بر اساس نظر جان لاک اگر کسی در آغاز تولد از حواس پنجگانه محروم باشد، هیچگاه از هیچ علمی و از جمله علم حضوری (یا شهودی) بعلیت، اراده و ... برخوردار نخواهد شد. در حالیکه دکارت چنین چیزی را نمی‌پذیرفت و در فرض مذکور چنین دانشی را ممکن می‌دانست و اصولاً با مشکوک اعلام کردن همه معلومات خود چه محسوس با واسطه و چه بی‌واسطه، به ادراک یقینی و اندیشه و ... واقف بود.

بنابراین روشنترین تصور از علت از تجربه درونی است، که آنگاه بر علیت بیرونی اطلاق می‌شود. عبارت لاک چنین است:

«تصور مبدأ حرکت را ما تنها از راه تفکر و تأمل در آنچه که در درون خود ما رخ می‌دهد بدست می‌آوریم، زیرا ما با تجربه در می‌یابیم که صرفاً با یک اراده کردن و صرفاً با یک فکر ذهن می‌توانیم اعضاء بدن خود را که ساکن بود بحرکت در آوریم.»^۳

ضرورت میان علت و معلول

یک نکته دیگر باقی مانده است تا تلقی جان لاک از علیت را نشان دهد و آن اینکه: او علاوه بر اینکه اعتقاد به تعاقب و توالی پدیده‌ها در عالم خارج از ذهن دارد، اصل دیگری را متمم آن قرار داده است و آن اصل ضرورت میان علت و معلول یا عدم تخلف معلول از علت است. و این اصل را با این عبارت بیان می‌کند که: گزاره «هر چیز که آغازی دارد ناگزیر باید علتی داشته باشد»، بی‌تردید غیر قابل انکار است. البته از نظر او جای این خرده‌گیری نیست که چرا از راه تجربه چنین گزاره‌ای بدست نمی‌آید؛ زیرا او علاوه بر شناخت تجربی و عقلی به شناخت شهودی نیز اعتقاد داشت که حاصل آن یقین شهودی است.

او بر این باور بود که: همین که ما تصور علت و تصور معلول را داشته باشیم، ضرورت میان آنها را ادراک می‌کنیم، البته با علم شهودی و بی‌وساطت تصویری دیگر. همچنانکه با تصور سفید و سیاه حکم می‌کنیم به اینکه سفید، سیاه نیست و سیاه، سفید نیست و یا با تصور دو و سه حکم می‌کنیم به اینکه سه از دو بیشتر است. بنابراین زمانی علت و معلول ادراک می‌گردند که ضرورت میان آن دو نیز درک شود.

این نکته را هم باید افزود که: از نظر جان لاک از آنجا که اراده واحد خداوند بر تمامی طبیعت حاکم است، پس طبیعت، صورت واحدی داشته و بطور یکنواخت عمل می‌کند و تا آنجا که به اراده حاکم بر طبیعت مربوط می‌شود، آینده قابل پیش‌بینی است. لکن از آنجا که این پیش‌بینی مربوط به ماست و ما شناخت روشنی از علیت در بیرون از ذهن خود در طبیعت نداریم، از حدس و احتمال فراتر نمی‌رود و غیر قطعی خواهد بود.^۴

حاصل آنکه بنظر لاک در علیت سه عنصر با هم جمع شده است: یکی تجربه حسی ما از توالی و تعاقب رویدادها و دیگری تجربه مستقیم ما از عمل اراده و بالاخره عنصر ضرورت میان علت و معلول؛ که بنحو شهودی در ما وجود دارد و در ادراک علت و معلول خود را نشان می‌دهد. □

۱ - فلاسفه تجربی انگلستان، ص ۵۵.

2 - intuitive knowledge.

3 - An Essay ... Book II, chapter XXI, p.235.

۴ - فلاسفه تجربی انگلستان، ص ۵۵.